

شاهزاده‌ای که در خواب در خواب بماند

احمد شاکری

است که از دیدن او در آن جمع شگفت‌زده شده است. ملیکه که به زبان عربی مسلط است تلاش می‌کند خود را از چشم دیگران پنهان کند. در بندر، خریداران به تماشای کنیزکان رومی نشست‌ه‌اند. حتی از دربار متوکل خلیفه مسلمانان نیز برای خرید کنیز آمده‌اند.

هلنا که از دیدن بانویش با آن وضع رنجیده‌خاطر شده است برخی کنیزکان را از این امر مطلع می‌کند. از آن جمله کلودیا، ندیمه شخصی ملیکه است. او نیز جزء اسیران جنگی است.

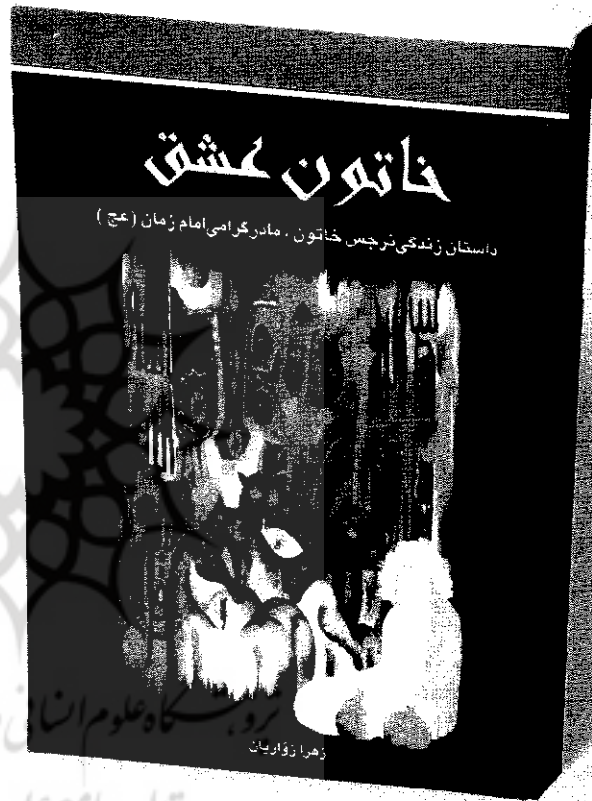
کسی از آن جمع نمی‌داند چرا ملیکه جزء اسیران است. به چه دلیل کاخ را رها کرده و همراه زنان دیگر و خدمه جنگ به میدان جنگ آمده است. لشکر مسلمانان که قصد بیزانس را داشته با نقشه غافلگیرانه رومیان مواجه می‌شود. اما ترفند فرماندهان روم کارگر نمی‌افتد و مسلمانان لشکر روم را تارومار می‌کنند و زنانشان را به اسارت می‌آورند. امپراتور یا پدر بزرگ ملیکه نیز جزء اسرار است. کسه او را به نقطه نامعلومی برده‌اند. ملیکه واقعیت آنچه را در سر دارد به ندیمه‌اش نمی‌گوید. او تنها می‌گوید که تسلیم امر خداست.

سحر هنگام، ملیکه با محبوبش راز و نیاز می‌کند. محبوبی که در رؤیایی صادقانه به او دل بسته است. همان کسی که او را به شرکت در میدان جنگ امر کرده است و ملیکه نیز به امید دیدار محبوبش پای در این سفر نهاده است. او در آخرین سخنانش با کلودیا از فاطمه زهرا نام می‌برد، که به یاری او امیدوار است. می‌گوید آن بانو را در خواب دیده و با او سخن گفته است.

فصل دوم

کاخ سلطنتی آماده جشنی بزرگ است. شهر نیز آذین شده است. عروس و داماد با تشریفات تمام به تالار اصلی وارد می‌شوند. مراسم ازدواج ملیکه، نوه پادشاه روم، و یکی از سرداران رومی است. زمانی که روحانی اعظم آماده است تا این دو جوان را زن و شوهر اعلام کند، زمین‌لرزه‌های کاخ را تکان می‌دهد. جشن به هم می‌خورد. ستاره‌شناسان این واقعه را بدشگون می‌دانند و قیصر افتخار دامادی را به برادر داماد که از امیران روم است می‌دهد. اما در جشن دوم نیز دقیقاً همان اتفاق می‌افتد و دیگر کسی را یارای پیشنهاد سوم نیست.

ملیکه افسرده و غم‌زده است. همدلی هیچ‌یک از کنیزکان و ندیمه‌هایش را نمی‌پذیرد و در تنهایی می‌ماند. ملیکه



«خاتون عشق»

نوشته زهرا زواریان
انتشارات قدیانی
چاپ ششم؛ ۱۳۸۴
۹۹ صفحه، سه فصل

قصه داستان

فصل اول

ملیکه، شاهزاده رومی و نوه امپراتور روم، به همراه دیگر اسیران جنگ اعراب و روم شرقی به ممالک اسلامی آورده می‌شود. دیگر زنانی که همراه او بر کشتی سوار شده‌اند از هویت واقعی‌اش بی‌خبرند. تنها هلنا، خیاط مخصوص دربار

در ملیکه نیست. اما سحرهنگام، نشانه‌های اضطراب حمل در ملیکه ظاهر می‌شود. و فرزندى از او به دنیا می‌آید که در حین تولد به سجده درمی‌آید و تسبیح خداوند می‌کند. مرغان آسمان او را با خود می‌برند. امام می‌فرماید روح القدس از جانب خدا او را به آسمان برده و باز خواهد آورد. لحظات شهادت امام عسکری و فراق ملیکه با او از راه می‌رسد. در این لحظات امام دوازدهم در کنار پدر است.

اشاره

در انتخاب خاتون عشق برای نقد در ادبیات داستانی، تقارن و تناسب با ایام شعبانیه نیز مد نظر بوده است. از این رو، شرایط نقد و انتظاراتی که بر اساس فضای نقد از متن داستان می‌رود، نقد را به حوزه‌های جدیدی وارد می‌کنند. ولایت امام عصر، صلوات‌الله علیه، با ورود به دوره غیبت کبری مفهوم مضاعفی از انتظار را با خود همراه کرده است. که مسبب آن پنهان شدن امام حی از انظار است. ادبیات ظهور و ادبیات مهدویت، از جمله تعابیری‌اند که در این دوران شکل می‌گیرند.

نیمه شعبان با مفهوم انتظار عجین شده است و منتظر، کسی جز امام غایب و منجی عالم نیست. پس این نتیجه‌گیری عقلی، که پرداختن به زندگی امام منتظر یا زمان ولادت و والدین آن حضرت، باید ملهم معنای انتظار باشد دور از ذهن نیست و از آنجا که تعریف و عنوان‌سازی ادبی در حوزه ادبیات عموماً کارشناسی نبوده و منطبق بر مصادیق موجود نیست، ادبیات انتظار نیز پیش از ظهور نمونه‌های گویا، تبدیل به عنوانی مستعمل در ادبیات داستانی کشور شده است و معیارهای آن به‌درستی تنفیج

دست به دعا برمی‌دارد. در رؤیا خود را در قصر می‌یابد که میزبان مردانی سفیدپوش است. مسیح و حواریونش نیز حضور دارند. مراسم معارفه انجام می‌شود. پیامبر اسلام و جانشینش علی علیه‌السلام آمده‌اند. پیامبر اسلام صلوات‌الله علیه ملیکه، دختر شمعون، و وصی مسیح را از مسیح برای پسرش حسن خواستگاری می‌کند. این خواب ملیکه را امیدی نو می‌بخشد. او عاشق حسن شده است. همان جوانی که پیامبر دست او را در دستش گذاشت. ملیکه از خلوت تنهایی اش خارج می‌شود.

اما این شادی دیری نمی‌پاید و غم مهجوری عشق جایش را می‌گیرد. ملیکه بار دیگر تنهایی پیشه می‌کند و لب به آب و غذا نمی‌زند. ملیکه بیمار می‌شود. او پس از اینکه از حضور مسلمانان در کشورش آگاه می‌شود از قیصر می‌خواهد تا اسیران مسلمان را آزاد کند. با آزادی مسلمانان حال ملیکه بهبود می‌یابد. اما همچنان در اندیشه حسن علیه‌السلام است. شبی خواب می‌بیند که مریم مقدس همراه فاطمه زهرا به قصر آمده‌اند. ملیکه خود را به دامن فاطمه صلوات‌الله علیه می‌اندازد و از دوری معشوقش شکوه می‌کند. آن حضرت می‌فرماید که باید اسلام بیاوری تا پسرم به دیدارت بیاید. ملیکه اسلام می‌آورد. در رؤیا معشوقش را می‌بیند و بر پایش می‌افتد.

در شبی دیگر امام در خواب بر ملیکه ظاهر می‌شود و از او می‌خواهد با لباس کنیزکان به میدان رزم بشتابد. او نیز چنین می‌کند.

فصل سوم

ملیکه در بازار برده‌فروشان در معرض فروش گذاشته می‌شود. خریداران بسیاریند اما او به عمرو بن زید، فروشنده برده، می‌گوید تنها به کسی که به او میل پیدا کند فروخته خواهد شد. بشر بن سلیمان نماینده امام هادی با نامه‌ای به زبان رومی برای ملیکه به جمع خریداران اضافه می‌شود. ملیکه با دیدن نامه پیشنهاد او را می‌پذیرد و راهی سامرا می‌شود.

ملیکه به نرجس تغییر نام می‌دهد. سلیمان ماجرای نامه و علت آمدنش برای خرید ملیکه را برای او تعریف می‌کند. ملیکه به خانه امام هادی وارد می‌شود. امام او را بین گرفتن ده‌هزار دینار و شرافت ابدی مخیر می‌کند و ملیکه شرافت ابدی را انتخاب می‌کند. ملیکه به خواهر امام (حکیمه خاتون) سپرده می‌شود تا تعالیم و احکام اسلام را بیاموزد. پس از مدتی روز وصل از راه می‌رسد و حجله عروسی آماده می‌شود.

با شهادت امام هادی و آغاز ولایت امام عسکری، مراقبت و سختگیری حکومت بر امام بیشتر می‌شود. ایشان را زندانی می‌کنند و به قفس شیران درنده می‌اندازند. اما امام همه این مراحل را با شکیبایی پشت سر می‌گذارد. امام در ایامی که از زندان آزاد شده بود خبر تولد فرزند موعودش را به حکیمه می‌دهد. در حالی که نشانی از حمل



انجامهای متفاوتی نائل شوند. در میان این سه قالب، تنها داستان‌نویس است که در پرداخت داستانی، موضوع خود را تجزیه کرده و جنبه‌ای خاص از موضوع را محور داستان خود قرار می‌دهد.

خاتون عشق شخصیت ملیکه (نرجس) را موضوع خود قرار داده است. قرائن و شواهد این امر واضح و تقریباً بی‌معارض است. داستان، شخصیت‌محور است و نه تنها شخصیت‌محور، که اساساً برای زنده کردن شخصیتی تاریخی بنا شده است. داستان بهانه‌ای برای زنده کردن یاد شخصیتی تاریخی است نه آنکه شخصیت تاریخی مایه‌ای برای داستانی تمام‌عیار باشد و اگر در این دو صورت دقت شود، تفاوت آن دو آشکار خواهد شد. چراکه گاه شخصیت‌های تاریخی الهام‌بخش نویسنده برای آغاز داستان می‌شوند و داستان با آغاز این الهام، از شخصیت تاریخی گذر می‌کند و به شخصیت داستانی می‌اندیشد. اما گاه، داستان تنها یک ابزار است که باید خود و عناصر خود را محدود به شخصیتی تاریخی کند. حتی اگر آن شخصیت وجوه دراماتیک کافی برای داستانی شدن نداشته باشد.

نام کتاب، محوریت شخصیت ملیکه در کتاب، روایت داستان بر اساس حضور ملیکه در صحنه‌ها، آغاز و انجام کتاب با این شخصیت از نشانه‌های این انتخاب‌اند.

اما برای درک چگونگی این انتخاب، بهتر است از منظر تاریخ‌نگاری که به روایت تاریخ زندگی یا سرگذشت ملیکه پرداخته است به موضوع نگاه کنیم.

تاریخ نگار از کجا آغاز می‌کند و تا کجا ادامه می‌دهد؟ اگر ملیکه موضوع تاریخ‌نگاری قرار گیرد چگونه روایت خواهد شد؟

بدیهی است در منظر تاریخ‌نگار، این شخصیت از آن جهت اهمیت تاریخی می‌یابد که در مسیر سلسله امامت قرار می‌گیرد. از این رو، منابع تاریخی، داستان ملیکه را از قصه مبهم جشن ازدواج و زمین‌لرزه قصر پادشاهی روم آغاز کرده‌اند. بدون توجه به این مسئله که داستان واقعی ملیکه را مسئله داستانی او تشکیل می‌دهد، که امکان دارد در جای دیگری از زندگی‌اش یا گرفته باشد. در حقیقت، تاریخ‌نگار به اهمیت تاریخی شخصیت متوجه است نه اهمیت داستانی آن. از این رو، صحنه خریداری ملیکه از بازار برده‌فروشان و سپردن ایشان به حکیمه‌خاتون و صحنه ولادت حضرت قائم صلوات‌الله علیه ذکر شده است. این شیوه، برای تاریخ‌نگار جزء ضروریات حفظ تاریخ است. اما موضوع داستان با موضوع تاریخ متفاوت است. در **خاتون عشق**، اهم وقایع تاریخی‌ای که به آن پرداخته شده است و ترتیب وقایع سیر تاریخی پیدا کرده است، نه سیر داستانی. گرچه نویسنده در این مسیر، از تخیل خود نیز برای صحنه‌پردازی استفاده کرده است. اما انتخابش به عنوان داستان‌نویس با انتخاب تاریخ‌نگار متفاوت نبوده است.

ذکر این نکته ضروری است که داستان‌نویس گاه از فرط احتیاط در حفظ تاریخ از انتخاب‌های خود چشم‌پوشی

نشده است. با وجود این، عمق معنایی موضوع (زندگی مادر امام عصر صلوات‌الله علیه) در داستان‌هایی که در این زمینه نوشته می‌شود ظهور خواهد داشت.

در این یادداشت پیش از طرح یا تحمیل انتظارات خارج از داستان، ابتدا به آنچه داستان پرداخته و کیفیت روایی آن توجه خواهد شد. روشن است که تعیین موضوع، ملاک اصلی وحدت هنری در داستان و عمق معنایی آن خواهد بود. این موضوع است که انتظارات خواننده و منطق داستان را پی‌ریزی می‌کند.

موضوع داستان

تعاریف رایجی که در مقدمات علوم از موضوع هر علم ارائه می‌شود تعیین‌کننده دایره مسائل آن علم شمرده می‌شود و مسائل هر علم روش تحقیق و نوع گزاره‌های علمی را نیز تعیین می‌کند. برای تفکیک میان قالب‌های روایی از جمله داستان، خاطره و تاریخ‌نگاری ناگزیر از تعریف خواهیم بود و تعریف، ناگزیر از تعیین موضوع. در این بخش مایلیم تفکیکی میان موضوع داستانی و موضوع تاریخی قائل شوم. زیرا آنچه موضوع داستان واقع می‌شود و شیوه‌ای که قالب داستان با آن به موضوع می‌پردازد ترکیب یگانه‌ای می‌سازد که در دیگر قالب‌ها قابل تکرار نیست.

در حقیقت، داستان با دو مشخصه موضوعی شناخته می‌شود. نخست آنکه موضوعش از موضوع بسیاری از علوم و هنرها متمایز است. داستان به انسان می‌پردازد. آن هم از آن جهت که در طول زمان رفتارهایی از او سر می‌زند.

علم فیزیکولوژی و طب نیز انسان را موضوع خود قرار می‌دهد و با جنبه جسمانی و حیات نباتی‌اش سروکار دارد. تاریخ نیز انسان را موضوع خود قرار می‌دهد. اما استاد تاریخی این موضوع را محدود در وجوه خارجی و ثبت شده می‌نماید. ابعاد درونی و جهان ذهنی شخصیت هیچ‌گاه موضوع تاریخ قرار نمی‌گیرد. خاطره نیز انسان را موضوع پرداخت خود قرار می‌دهد. اما این انسان به نحو کامل منحصر در شخص راوی است و غیر از روایت راوی از خود، دیگر شخصیت‌ها موضوع کامل و شناخته‌شده‌ای برای آن قلمداد نمی‌شوند.

دیگر آنکه داستان با روشی به روایت موضوع می‌پردازد که خاصه این قالب است. این خصوصیت را در جزئی‌پردازی و درون‌نگری داستانی می‌توان یافت. زیرا موضوع داستان تا تبدیل به ایده داستانی، مرحله‌ای از تخیل و مهارت هنری را پشت سر می‌گذارد و از آن محصول جدیدی ارائه می‌کند. از این رو است که ارائه موضوع واحدی چون زندگی نرجس خاتون به چند تاریخ‌نگار محصول‌های تقریباً یکسانی را نتیجه می‌دهد. اما ارائه همین موضوع واحد به داستان‌نویس، او را به مرحله‌ای از انتخاب هدایت می‌کند که در موضوع، بسته به دیدگاه هنری خود، نگریسته، آن را فراوری کند و سپس به قصه داستان تبدیل نماید.

از این رو، در مرحله انتخاب موضوع، تاریخ‌نویس، خاطره‌نگار و داستان‌نویس می‌توانند از نقطه واحدی آغاز کنند و به



می‌کند و خود را منحصرراً در تاریخ مضبوط می‌نماید. اما باید توجه داشت، تبدیل واقعه تاریخی به روایت داستانی به معنای پذیرفتن اصولی است که بر مبنای آن داستان قوام می‌یابد. ورود داستان‌نویس به مقاطعی از تاریخ که منابع تاریخی آن را مبهم باقی گذارده‌اند خود بدین معنی است که نویسنده داستان با پذیرفتن اصل جبران نواقص تاریخی با تخیل پای در این راه نهاده است. از این‌رو پرداخت به امور مخیل سؤال نویسنده داستانهای تاریخی نیست، بلکه مسئله داستان‌نویسانه از این مرحله که آیا می‌توان تخیل را در واقعیت دخیل ساخت به مرحله دیگری وارد شده است؛ به این معنی که تا چه مقدار می‌توان تخیل را با واقعیت آمیخت. در *خاتون عشق* نیز نویسنده با قبول به کارگیری تخیل در داستان، عملاً صحنه‌هایی را ذهنی و خیالی فرض کرده است.

صحنه از دواج ملیکه با سردار رومی از تخیلی شکل گرفته است که می‌توان کم‌وبیش آن را در دیگر داستانهای عاشقانه و مراسم تشریفاتی از دواج یافت؛ صحنه‌هایی که به اصطلاح سیندرلایی است. با وجود این، این امر در تمام داستان گسترده نشده است و درصد جبران ضعفهای پیرنگ برنیا آمده است.

زندگی ملیکه در روایت منابع تاریخی، ابهامات داستانی بسیاری دارد. تنها دانسته تاریخدان آن است که او نوهٔ قیصر روم و دختر شمعون بوده است که در جنگی اسیر مسلمانان شده و در رابطهای عجیب از خریدار خود باخبر بوده است و در نهایت به خانه امام هادی صلوات‌الله علیه درآمده است. این امر، هنگامی که در کنار دیگر تردیدهای تاریخی قرار می‌گیرد با ابهامات بیشتری توأم می‌شود. از جمله اینکه نامهای ذکرشده در تاریخ برای این خانم از چهار نام فراتر رفته است. حال می‌توان مسائل پیچیده‌تر را به مراتب صعب‌الوصول‌تر دانست. در حقیقت این روایت، زندگینامه این شخصیت تاریخی نیست، بلکه بخشی از زندگی نرجس خاتون نیز تلقی نمی‌شود. طبیعتاً تاریخدان به دنبال تنظیم روایت خود بر اساس آغاز و انجام نیست. زیرا تاریخدان با شخصیت تاریخی افراد مواجه است و داستان‌نویس با شخصیت داستانی آنها. تاریخدان از جایی آغاز می‌کند که می‌داند. اما داستان‌نویس از جایی می‌آغازد که باید و تفاوت میان هست و باید بسیار است.

پیرنگ

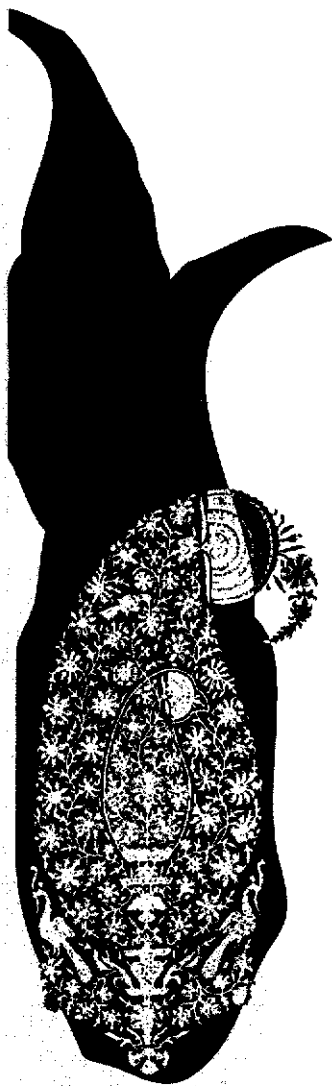
اما موضوع انتخابی نویسنده هر چه که باشد، تعیین‌کننده پایداری و وجه انتظار و کشمکش داستان نیز خواهد بود. در حقیقت نویسنده با طرح موضوع خود پاسخگوی سؤالاتی خواهد بود که نخستین آن «چرا داستان از این نقطه آغاز شد؟» است. اینکه «بعدا چه خواهد شد؟» پاسخ انتخابهای نویسنده در طرح مسائل داستانی است. که در نهایت پیرنگ داستانی را تشکیل خواهد داد. پاسخ این چرایی تعیین‌کنندهٔ محدوده و نوع عدم تعادل در داستان و بازگشت به تعادل

سابق یا جدید در پایان آن است. اگر آغاز داستان با عدم تعادلی از جنس معما همراه باشد، پایان آن رازگشایی از آن معما است. اگر عدم تعادل از جنس تردیدهای روحی باشد، در پایان نتیجه تلاش شخصیت برای خروج یا به سامان رسیدن ناآرامی روحی به موقعیتی جدید منجر خواهد شد. مسئله ملیکه خاتون چیست؟ بهانه روایت راوی از زندگی این شخصیت چه بوده است؟ اهمیت این مسئله معیاری برای داستانی بودن افتتاحیه روایت است.

آغاز *خاتون عشق* با صحنه‌ای از کشتی حامل اسیران جنگی است. موقعیت شخصیت اصلی، ترسیم‌کننده دو نوع کشمکش داستانی است. نخست آنکه سرنوشت نامعلوم ملیکه چه خواهد شد و به عنوان اسیر جنگی چه سرنوشتی برای او رقم خواهد خورد. کشمکش دوم که مهم‌تر از نوع نخست است به عشق و علاقه وافر ملیکه به معشوق نادیده‌اش بازمی‌گردد. و طبعاً داستان در مسیر تحقیق وصال او و معشوق سیر می‌کند. این دو موقعیت داستانی منطق معارضی را در برابر هم می‌گسترند. به نحوی که اذعان به یکی دیگری را مخدوش خواهد کرد. این منطق ناهمگون در گذشته ملیکه و داستانی که در بازگشت به گذشته‌ها بار گرفته است شکل می‌گیرد.

منطق نخست بر این مبناست که ملیکه در طی خوابهای صادقی‌ای، به امام یازدهم شیعیان، امام حسن عسکری صلوات‌الله علیه دل بسته است. این دل بستگی او را به مرحله‌ای از یقین رسانده است که از مواهب دنیوی، وطن اجدادی، خانواده و دین پیشین خود دست شسته است. او که هیچ آگاهی‌ای از محتوای رسالت پیامبر اسلام صلوات‌الله علیه ندارد و حتی قرآن را نخوانده و نام پیامبر را نمی‌داند، در خواب به اسلام رو می‌آورد و مسلمان می‌شود. سپس با وعده‌ای که در خواب به او داده می‌شود حاضر می‌شود بالاترین حد خطر را بر خود هموار سازد و با همراهی سربازان رومی به اسارت مسلمانان درآید تا به وصال معشوقش برسد. این تصمیم نتیجه توجیه منطقی‌ای است که البته داستان در بیان آن عاجز است. با وجود این رفتار ملیکه خاتون نشان از عظمت یقینی دارد که ذره‌ای تردید در آن نیست. یقیناً برای کسی که چنین مرحله‌ای از تصمیم را پشت سر گذاشته است کشمکش نوع اول (نامعلوم بودن سرنوشت، در حالی که در خواب به اتفاقات آینده راهنمایی شده است) معنای چندانی نخواهد داشت. یقین قلبی ملیکه به رؤیاهایش مانع از آن خواهد بود که دغدغه سرنوشت او را بیازارد. در این صورت طرح کشمکش نخست منطقی به نظر نمی‌رسد و اضطرابهای پرداخت‌شده برای این شخصیت بی‌مورد است. با کنار رفتن این قسم از کشمکش، آنچه کشمکش اصلی را هدایت خواهد کرد رسیدن به معشوق است.

در این صورت موضوع داستان نه زندگی ملیکه، که ماجرای عشق او به جوانی است که او را ندیده است و در رؤیا به او علاقه‌مند شده است. جوانی که تا پایان داستان چیزی از عظمت و بزرگی‌اش - دقیقاً همان چیزی که ملیکه عاشق



آن شده - نشان داده نمی‌شود. تنها به رسم خطابات ادبی در تمجید آن به توصیفات غیر عینی بسنده می‌شود.

طبیعتاً با روشن شدن موضوع جدید، حوزه ساختاری داستان نیز تعیین می‌شود. داستان قاعدتاً از زمانی باید آغاز شود که رشحات این عشق در بستری خاص در جان ملیکه سایه افکنده است و پایان داستان عشق چیزی جز وصال نخواهد بود؛ از یک سو عدم تعادل و از سوی دیگر رسیدن به تعادل جدید. داستان نویسی، در تحدید موضوع عشق - حتی در داستانهای عامه‌پسند و رایج عشقی - چند محور را مدنظر قرار می‌دهد. عدم توجه به عناصر سه‌گانه عشق، موجب می‌شود موقعیت عاشقانه به نحو کاملی صورت نگیرد و به اصطلاح عشق صورتی ساختگی و تصنعی پیدا کند. عاشق، معشوق و جهت عشق، آن سه عنصر کلیدی‌اند.

قابل ذکر است که در داستان ملیکه‌خاتون، این عشق به وصال منتهی می‌شود. پس موقعیتهای داستانی علی‌القاعده باید در دو محور خلاصه شود: آغاز عشق و بارور شدن آن تا زمان وصال.

تردیدی در این نیست که فرهنگ ایرانی از علاقه و محبت به اهل بیت بارور است و داستان نویسی با انتخاب یکی از ائمه صلوات‌الله علیه نیازی به استدلال درباره اینکه آن حضرات را باید دوست داشت ندارد. اما این بدان معنی نیست که منطق خاص جهان داستان نیز تحت تأثیر این شناخت و باور قرار گیرد. فراموش نکنیم که ملیکه زنی مسیحی است. شاهزاده است و اساساً اطلاعی از اسلام و اهل بیت ندارد و عشق بدون شناخت - اگر هم واقع شود - ارزش و عمق چندانی ندارد. زیرا معیار عبادت و بندگی شناخت و معرفت به معبود و معارف اوست. آنچه از صحنه مواجهه ملیکه با وجود مقدس پیامبر اکرم و حضرت مسیح و امام عسکری آمده است جلوه‌هایی ذهنی و برخاسته از خیال نویسنده درباره این حضرات است. هیچ توضیحی در این باره که ملیکه چرا به این بزرگواران علاقه‌مند شده نیست. همان‌طور که هیچ توجیهی درباره عمق شناخت و حقیقت این شناخت وجود ندارد. حتی جالب‌تر از این باور آنی و یقینی، نبود مراحل تردید است. ملیکه آن چنان که در داستان آمده است دچار تردید درباره آنچه دیده است نمی‌شود. این امری است که نمونه‌های آن در تاریخ به‌نحو واقعی‌تری آمده‌اند. رجوع کنید به داستان ذیح اسماعیل توسط ابراهیم علیه‌السلام و خوابی که آن حضرت در این زمینه دید. همچنین خوابی که حضرت عبدالمطلب درباره حفر چاه زمزم دید.

نکته دیگری که موجب پرداخت خام این عشق شده است نبود پیش‌داستان لازم و پس‌زمینه‌های شخصیتی مکمل برای ملیکه و عدم پرداخت به شخصیت امام معصوم است.

آنچه در کتاب آمده است تنها گویای آن است که ملیکه شاهزاده بوده و زبان عربی را به‌خوبی می‌داند. این اطلاعات اندک، نه‌تنها کفاف طرح منطقی قابل قبول برای آغاز عشق در ملیکه نیست بلکه اساساً حکمت این واقعه را نیز نمی‌تواند

ترسیم کند.

جا دارد مخاطب از خود سؤال کند با توجه به معارف ما درباره اهل بیت و رفعت درجه ایشان و طهارت مولدشان که در این باره گفته می‌شود - کنت فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره، لم تنجسک الجاهلیه بانجاسها - بدون شک مقام ولی عصر صلوات‌الله علیه همگی حساسیتهای انتخاب همسر برای امام عسکری صلوات‌الله علیه را بیشتر می‌کند. در حکمت الهی چه رفت که ملیکه از روم برای این امر انتخاب شد؟ ملیکه‌ای که در این داستان آمده تفاوت چندانی با دیگر زنان ندارد. جز اینکه شاهزاده است. حتی دانستن زبان عربی گرچه فضیلتی برای او محسوب می‌شود اما برآورده سازنده مقام شامخ مادر امام موعود نیست. در حالی که زنان مسلمان و پاکدامنی در همان زمان زندگی می‌کرده‌اند چه فضیلتی ملیکه را بر تمامی آنان برتری داده است؟ ضمن اینکه عشق مطرح‌شده در داستان، خامدستانه و بی‌بش‌توانه است. کافی است معیارهای عشق در این داستان را با معیارهای عشق در دیگر داستانهای عاشقانه مقایسه کنید. عشق به اهل بیت، عشق به چشم و دهان و دندان و زیبایی ظاهری نیست. عشق به مرامی است که زیارت جامعه کبیره دریای جوشان آن است. طبیعتاً اگر عشق ملیکه به امام عسکری صلوات‌الله علیه عشق معنوی بوده - که یقیناً بوده - باید نشانه‌های از معنی و مرام اهل بیت و فضایل آنان در داستان وجود داشته باشد.

عشق به معصومان عشق به قرآن ناطق است. این عشق از آن قسم نیست که با وصال ظاهری خاموش شود. بلکه نتایج و ثمراتش با متابعت از آن حضرات آشکار می‌شود. ضمن آنکه این عشق دریایی نیست که پایانی برای آن تصور شود. شیفتگی و شیدایی و حیرت عاشق در هر مرحله بیشتر و افزون‌تر می‌گردد. شعله عشق فروزان‌تر می‌شود. این در حالی است که توصیفات نویسنده از ملیکه آن گونه است که گویای تابی او تنها برای رؤیت امام است و وصال، آبی بر این آتش می‌نشانند.

تدبر در سیره شاگردان خاص و تربیت‌یافتگان آن حضرات گویای آن است که آنان در دریای معرفت معصوم غوطه‌ور بوده‌اند. تا جایی که شاگردان مکتب امام حسین صلوات‌الله علیه به دیدن آن حضرت اکتفا نمی‌کنند و در نشان دادن عمق عشقشان به ایشان در برابر آن حضرت یک‌به‌یک پاره‌پاره می‌گردند و بلکه از خدا می‌خواهند که این مرگ برایشان هفتاد بار روی دهد.

ترسیم مسئله داستانی واضح است؛ یا نویسنده نسبت به آنچه حکمت این اتفاقات است آگاه است یا خیر. طبیعتاً اگر این حکمتها معلوم باشد باید جنبه داستانی پیدا کند و اگر حکمت چنین اتفاقاتی بر غیر اهلیش معلوم نیست، نباید خطورات و مخیلات را در معنی کردن آن راه داد. این همان امری است که به تحریف معنایی تاریخ می‌انجامد و علل مختل را بر جای علل واقعی می‌نشانند.

در متن تاریخ، ابهامات و اسراری وجود دارد که از حوزه

شایسته هیچ کدام از طرفین گفتگو نیست. همچنین فضاپردازی داستان نشان از فقر اطلاعاتی نویسنده نسبت به ویژگیهای تاریخی محیط ماجراها دارد. از توصیف قصر قیصر روم تا توصیف خانه امام معصوم، همگی فاقد اطلاعات تازه و حتی نوآوری در توصیف است. نویسنده در پرداخت داستانی به مخیله خود بسنده کرده است و محیط و اجزای مکان را با اطلاعات تاریخی تکمیل نساخته است.

زاویه دید

بدون شک زاویه دید، مجرای تصویری روایت داستان است. زاویه دید است که صمیمیت و میزان اطلاعاتدهی در داستان را تعیین می کند و حتی به داستان محوریت می بخشد. با وجود آنکه داستان *خاتون عشق* شخصیت محور است، و شخصیت اصلی در تمامی صحنه ها حضور دارد، با این حال، زاویه دید سوم شخص انتخاب شده است. این در حالی است که انتخاب زاویه اول شخص می توانست ضمن ایجاد صمیمیت، درون نگری کامل تری از شخصیت اصلی ارائه دهد.

و اما بعد؛

داستان نویسی تاریخی یک تخصص ویژه است و رسیدن به این تخصص بدون آزمون و خطا مقدور نیست. اما این به آن معنی نیست که ظرف شخصیت های تاریخی قدسی خطا پذیرند. از این رو خطا در وجه داستانی چنین آثاری قابل چشم پوشی است. اما خطا در ترسیم چهره اولیای دین غیر قابل جبران است. از این رو، نویسنده ای که فن داستان نویسی اش و دیدگاه معارفی اش بدان پایه نرسیده تا به حقیقت پردازد، تنها یک نویسنده خطاکار نیست، بلکه مقلدی کم اطلاع است.

تحلیل و ادراکات ما خارج است. همان طور که نمی دانیم چرا باید ملیکه از آن سوی روم انتخاب شود، نمی دانیم چرا باید او در لباس کنیز به سرزمینهای اسلامی وارد شود؟ مگر او با مادری امام عصر، سرور مادران نخواهد بود. پس چرا باید در رخت کنیزکان خریداری شود؟ چرا امام هادی صلوات الله علیه تنها دویست دینار برای خرید او می دهند و به اندازه خریداران دیگر (سه هزار دینار) نمی پردازند؟

آیا روایت تاریخ مبهم، جزء وظایف و ضروریات داستانی است؟ آیا نویسنده مجاز است هر قطعه از تاریخ را با دخل و تصرف خود تبدیل به داستان کند؟ مخاطب - لائتل مالیس لک به علم - کیست؟

نویسنده با انتخاب شخصیت ملیکه به عنوان محور ماجراهای داستان، در حقیقت به زندگی زنی پرداخته است که قرار است مادر امام دوازدهم شیعیان باشد. قرار است منجی بشریت باشد. اما مفهوم منجی و انتظار که از مفاهیم کلیدی مرتبط با موضوع است نسبت به کار بیگانه اند. در حقیقت با برجسته شدن شخصیت ملیکه و پرداخت داستان به ماجرای عشق پیش از ازدواج او، مسائل بزرگ تر و شخصیت های گرانسنگ موجود در جهان داستان ملیکه جایگاه خاصی ندارد.

کشمکش داستانی بر عشق او نسبت به امام عسکری بنا شده است و یکی از حکمت های عظیم این سفر در جریان داستان نادیده انگاشته شده است. اینکه غایت همه این رنجها و امیدها و عشقها آن است که آن زن مکرمه ظرف مظلوفی قرار گیرد که بزرگ ترین منجی تاریخ است. اما طبیعی است که مسئله عشق با وصال تمام خواهد شد و دیگر زندگی مشترک ملیکه با حضرت عسکری صلوات الله علیه در متن داستان قرار نمی گیرد و داستانی فرعی تلقی می شود. از این رو مجرای برای شناخت مولود دوازدهم ایجاد نشده است. مولودی که تمامی معصومان مشتاق رؤیتش بوده اند.

زبان داستان

زبان نه تنها ابزار روایت بلکه ابزاری برای پرداخت و فضا سازی داستانی است. توقف در کارکردهای زبان در روایت صرف، بسیاری از وجوه فضا سازی را از نویسنده خواهد گرفت. *خاتون عشق* زبانی روان و ساده دارد. اما با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی وقوع حوادث باید ادعان داشت که تناسب درخوری بین زبان و متن وجود ندارد. زبان امروزی برای شخصیت های تاریخی استفاده شده است. بلکه به نظر می رسد در مواردی تاریخی شدن زبان به سطحی نگری معنایی آن منجر شده است. ملیکه در مواجهه با فاطمه زهرا صلوات الله علیها با بیان میزان شیفتگی اش به امام عسکری صلوات الله علیه می گوید: ... او نسبت به محبت من جفاکار است...

این تعبیر نسبت به معصوم بی ادبی به شأن عصمت و مستلزم وهن و حتی تهمت به آن بزرگوار است و این سخن

